

پاهایِ نخ نما در کهنه کفش هایِ پاره

ربابِ محب

۱

تنِ کودک بر رویِ علف هایِ تازه یِ بهاری.

حلزون هایِ نرم

صدف اش را تا اطلسی ها آهسته می برند

تُرد وُ مخملی

تا دو زخم

تا دو خونابه.

این روز هم اینطور تمام می شود:

راه در کفش های تنگ اش

به بُن بست می رسد

میان راه و نرفتن

پاهای نخ نما

روی فرشی نو.

خراش های پُرغلغله      در برزخِ گوشت  
 فریادهای بی شمایل      در پیکره یِ زخم  
 جیغ های بی عقربه      در ساعتِ گلو.  
 چقدر بی صدا حرف بزنند  
 این کهنه کفش های بی دهان      بی پرسه؟



## **Worn Out Feet in the Torn Old Shoes**

**Robab Moheb**

**Translated by Keivan Monfared & Nooshin Samimi**

1

The kid's body on fresh spring grass.

Soft snails

Gently take their shell to petunias

Crispy and velvet

Until two wounds

Until two sera.

2

This day also ends this way:

Path in its tight shoes

Reaches a dead end

The road and not going

Worn out feet

On the new rug.

3

Furious scratches    in purgatory of flesh

Icon-less cries        in the corpse of wound

Handless screams    in the clock of the throat.

How long do they talk voiceless

These mouth-less old shoes    wander-less?